

رضابالمراء

۱

تو هنوز نمی دانی
سطرها به بازی گیج می شوند
و در نوشته هات گم می شوی
آنوقت
می روی
لابلای واژه ها غلت می خوری
دایره می کشی
دور می زنی
و از نو می نویسی
.

این بار هم
نوبتی به تو نمی رسد
می ایستی
و کمی آن طرف تر دوباره می بینی
فقط در نقطه ها جا مانده ای
و اصلاً پرنده نیستی

۲

طلسم تب که می شوی
تبعیدی وطن
یا وطن تبعیدی ام
هر چه بنویسی
تکرار دلتنگی ست
چه فرقی می کند
ترس و تکثیر
وقتی که شکل واژه هات
شمارش تن های تنهایی ست

۳

تازه می فهمم
که با هو هو ی هوس هام
حواسم
چقدر
از تو سرازیر بودم
سرم سربه زیر
وقتی که خواب هام
ریز بودم
سراسر شیب